

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

این بحث که در مکیل باید کیل باشد و موزون باید وزن بشود، بحمدالله تمام شد، منتهی دو روایت هست که به عنوان تکمیل بحث باید متعرض شویم و فقه الحدیث این روایت را ببینیم چیست؟

بیان فقه الحدیث دو روایت

این روایت هم در کتاب کافی شریف، هم در من لا یحضره الفقیه و هم در تهذیب شیخ طوسی است، مشایخ ثلاث روایت را آورده‌اند. اولاً؛ عنوان بابی که کافی داده، «باب أنه لا یصلح البیع إلا بمکیال البلد»، عنوانش این است که بیع فقط به مکیال بلد صحیح است. در حدیث اول «عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ (که ابراهیم بن هاشم است به خاطر اختلافی که در ابراهیم بن هاشم است، برخی این روایت را صحیح و بعضی دیگر حسنه می‌شمارند) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَا يَصْلَحُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَبِيعَ بِصَاعٍ غَيْرِ صَاعِ الْمِصْرِ»^[1]، می‌فرماید: «لا یصلح» که در بعضی از روایات دیگر به جای «لا یصلح»، عبارت «لا یحل» داریم، اگر یک کیلی غیر از کیل مصر باشد، هر بلدی اگر کیلی دارد، اگر کسی بخواهد مالی را بفروشد به غیر از آن کیل بلد، نباید بفروشد.

ممکن است کسی بگوید از این روایت و حتی روایت دیگری که بعد از آن آمده (یعنی روایت «لَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَبِيعَ بِصَاعٍ سِوَى صَاعِ أَهْلِ الْمِصْرِ»^[2]) دو مطلب استفاده می‌شود: (1) اگر یک چیزی با صاع (که کیل است) فروخته می‌شود، باید با کیل فروخته شود، اصل اعتبار کیل را دلالت دارد. (2) باید کیل بلد هم باشد یعنی بگوئیم ظاهر روایت این است که اگر دو نفر متعاملین بخواهند به کیل غیر آن بلد معامله کنند (مثلاً در قم هستند و بخواهند به کیل عراق معامله کنند)، این درست نبوده و باطل است، ظاهر روایت این است که با کیل خود بلد باید باشد.

پرسش مطرح آن است که آیا در مقابل آن نتایج و جمع‌بندی که در دو جلسه‌ی گذشته از بحث‌ها داشتیم، آیا این روایات در مقابل آنها قرار نمی‌گیرد؟ ما مسئله‌ی بلد را به طور کلی منکر شدیم، مسئله‌ی اینکه غلبه در یک بلدی اگر به یک کیلی است، باید به همان کیل باشد به طور کلی منکر شدیم.

دیدگاه محقق اردبیلی در این دو روایت

مرحوم اردبیلی در مجمع الفائدة می‌گوید بر فرضی که ما به روایات حسنه عمل کنیم^[3]، «على تقدير تسليم العمل بالحسنة تحمل

على البيع بغير صاع البلد بسعر صاع البلد؛ اگر کسی بیاید در معامله به غیر صاع البلد (مثلاً در قم است به کیل عراق) معامله کند، اما ثمن صاع البلد را میزان قرار بدهد مثلاً می‌گویند در قم هر صاعی هزار تومان، حالا بیایند در معامله صاع را صاع عراق قرار بدهند و ثمنش را صاع بلد عراق قرار بدهند، چون خود مرحوم اردبیلی از کسانی است که همین مبنای ما را دارد یعنی ایشان هم معتقد است به اینکه باید جزاف و غرر نباشد، اگر مکیل معدود شد یا بالعکس، مانعی ندارد، لزومی ندارد که ما حتماً مکیل را کیل کنیم (یعنی همان مبنایی که شهیدین هم دارند)، بعد این روایت را این‌گونه معنا می‌کنند.

محقق اردبیلی، شاهی از روایت دوم همین باب می‌آورد. در روایت دوم دارد: «لَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَبِيعَ بِصَاعِ سَوَى صَاعِ أَهْلِ الْمِصْرِ؛ غیر از صاع اهل بلد نباید معامله‌ای کند و با همان صاع باید معامله کند، «فَإِنَّ الرَّجُلَ يَسْتَأْجِرُ الْجَمَالَ فَيَكِيلُ لَهُ بِمُدِّ بَيْتِهِ لَعَلَّهُ يَكُونُ أَصْغَرَ مِنْ مَدِّ السُّوقِ»؛ می‌گوید یک حمالی را اجیر می‌کند که کیل کند، این حمال به آن صاعی که در خانه‌ی خودش هست، کیل می‌کند که شاید کوچکتر از مدّ بازار باشد، «وَلَوْ قَالَ هَذَا أَصْغَرُ مِنْ مَدِّ السُّوقِ لَمْ يَأْخُذْ بِهِ»؛ اگر بگوید که این صاع و مدّ من کوچکتر از مدّ بازار است از آن گرفته نمی‌شود، در ادامه می‌فرماید «وَلَكِنَّهُ يَحْمِلُ ذَلِكَ وَ يَجْعَلُ فِي أَمَانَتِهِ»؛ می‌فرماید بالأخره حمال این کار را می‌کند اگر هم بگوید مدّ من از مدّ بازار کوچکتر است، از او نمی‌گیرند، ولی او عملاً این کار را می‌کند، «يَحْمِلُ ذَلِكَ وَ يَجْعَلُ فِي أَمَانَتِهِ» یعنی به عهده‌ی خودم! من خودم این کار را انجام می‌دهم.

جواب این است: «وَقَالَ لَا يَصْلَحُ إِلَّا مَدُّ وَاحِدٍ وَ الْأَمْنَانُ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ» یعنی اگر بخواهند منّی هم معامله کنند، به منّ همان بلد، مدّی بخواهند معامله کنند به مدّ همان بلد.

محقق اردبیلی می‌فرماید در این روایت هست «ولو قال هذا اصغر من مد السوق»، در نتیجه این روایت «لَا يَصْلَحُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَبِيعَ بِصَاعِ غَيْرِ صَاعِ الْمِصْرِ» را این‌گونه حمل کرده و بگوئیم «بغیر صاع البلد»، حال به صاع خانه یا به صاع یک شهر دیگر، اگر بخواهد معامله کند موجب کم و زیادی می‌شود و چون موجب کم و زیادی می‌شود، معامله باطل است. روایت دوم برای این برداشتی که مرحوم اردبیلی دارد شاهد خوبی است که ثمن، همان ثمن صاع البلد است اما خود صاع، صاع غیر البلد باشد، این موجب کمی و زیادی می‌شود و درست نیست.^[4]

دیدگاه علامه مجلسی و محقق سبزواری

علامه محمد تقی مجلسی در روضة المتقین می‌فرماید: «غیر صاع المصر مع الجهل أو علمهما و كان مجهولاً في نفسه سيّما في السلم لعدم الامكان إلى الرجوع بشيء مع فقده»، مرحوم مجلسی می‌گوید این عبارت «ان يبيع بصاع غير صاع المصر» یعنی غیری که مجهول است، صاع مصر و بلد معلوم است، اما اگر بخواهند به یک صاع مجهول یا غیر صاع المصر، مع الجهل؛ می‌گوئیم یک صاع غیر بلد که مجهول است و نمی‌داند چقدر است. صاع بلد کیلش، حجم و اندازه و مقداری که می‌گیرد مشخص است.

بعد می‌گوید «أو علمهما»، هر دو به این صاع غیر بلد عالم هستند، اما «و كان مجهولاً في نفسه سيّما في السلم لعدم الامكان إلى الرجوع بشيء مع فقده»؛ می‌دانند صاع غیر بلد چقدر می‌گیرد، اما این صاع غیر بلد خودش الآن از این «مع فقده» معلوم می‌شود که این مفقود است، می‌گویند ما معامله را انجام می‌دهیم به صاع عراق، صاع عراق را اینها علم دارند، ولی الآن بالفعل مفقود است و آن صاع را ندارند به طوری که حالا اگر در بیع سلم معامله کردند و بعداً آن صاع را بخواهند یا در حین معامله، این صاع مفقود است، بگوید مقدارش را می‌دانم، ولی در حین تسلیم در بیع سلم خود صاع وجود ندارد که با آن صاع معامله کنند. در ادامه می‌گوید: «اما اذا علما به مثل من التبريزي فيمكن القول بالكرهية»، کسی در قم است با من تبریزی معامله کند، این «يمكن القول بالكرهية»^[5].

صاحب کفایه مرحوم سبزواری، ایشان نیز ظاهراً همین مبنایی را که ما اختیار کردیم را دارد. بعد این روایت را که می‌آورد می‌فرماید: «و فی دلالتها علی الاشتراط تأملٌ و يمكن الحمل علی صورة يكون الصاع مجهولاً أو يكون اصغر و لا يكونان عارفين به»، این هم کلامی است که مرحوم سبزواری در کفایه آورده است.^[6]

جمع‌بندی دیدگاه‌ها و بیان دیدگاه مرحوم حکیم

تا اینجا دو توجیه درباره این دو روایت بیان کردیم؛ (1) بیان محقق اردبیلی است که می‌گوئیم صاع بلد دیگر ولو معلوم است، آن را بیاورید، ولی ثمن صاع بلد را ملاک قرار بدهید. (2) که غالباً این دومی را گفتند، «لا يصلح للرجل أن يبيع بصاع غير صاع المصر»، مراد صاعی که مجهول است (یک) یا صاعی که مفقود است (دو) یعنی معلوم است، اما برای این متعاملین مفقود است.

اینجا غیر از این دو توجیه، توجیه دیگری پیدا نکردیم، مرحوم حکیم در نهج الفقاهه وقتی این روایت را می‌آورد می‌فرماید: «فالظاهر منه المنع عن البيع بغير صاع المصر بتدليس أنه صاع المصر»، شاید یک بیان سومی است «لا يصلح للرجل أن يبيع بصاع غير صاع المصر» یعنی اگر یک کسی به مشتری تدلیس کند، مشتری خیال کند که این صاع المصر است در حالی که صاع غیر المصر است، روایت دوم هم شاهد بر همین مطلب می‌آورد.

منتهی استفاده‌ای که مرحوم حکیم کرده آن است که می‌فرماید توجه داشته باشید که این روایت تدلیس است، ولی به این معنا نیست که شما اگر از ایران به عراق رفتید، صاع عراق را نمی‌دانید چه مقدار است و چقدر جا می‌گیرد؛ بگوئید دو صاع با پول عراقی بدهد، این معامله صحیح باشد، می‌فرماید دلالت بر «جواز البيع بصاع المصر و إن جهل مقداره» ندارد، یعنی یک چیز دیگری برخلاف مشهور، مشهور می‌گویند هر بلدی به صاع آن بلد معامله شد صحیح است، اما ایشان می‌گویند هر بلدی به صاع آن بلد در صورتی که برای متعاملین معلوم باشد، صحیح است و اگر مجهول باشد نمی‌شود. بعد می‌گوید: «فما عليه سيرة المسافرين من الشراء بوزن البلد الذي يحضرونه او بكيه مع جهلهم بالمقدار لا يخلو من اشكال»، بعد هم می‌گوید مگر اینکه سیره‌ای در اینجا قابل اعتماد باشد.^[7]

به هر حال؛ هدف بیان روایات بود و اینکه روایات هم کاملاً دلالت دارد و توضیح آن را به صورت کامل بیان کردیم.

مسأله سوم و چهارم کتاب تحریر الوسيله

ما بر حسب آنچه در کتاب تحریر الوسيله مرحوم امام می‌خوانیم، شرایط عوضین را دنبال می‌کنیم. تاکنون دو شرط از شرایط عوضین را تمام کردیم، باید وارد شرط سوم شویم که می‌فرماید: «الثالث: معرفة جنس العوضين و أوصافهما التي تتفاوت بها القيمة و تختلف لها الرغبات، و ذلك إما بالمشاهدة أو بالتوصيف الرافع للجهالة، و يجوز الاكتفاء بالرؤية السابقة فيما جرت العادة على عدم تغيره إذا لم يعلم تغيره، و في غير ذلك إشكال، بل عدم الجواز قريب»^[8]، این شرط سوم بحث زیادی ندارد.

با مطالبی که ما در شرط دوم گفتیم، این شرط روشن می‌شود. شرط دوم معرفت مقدار بود، اینجا معرفة جنس العوضين، اوصافی که قیمت به وسیله‌ی آن اختلاف پیدا می‌کند. حالا از چه راهی باشد؛ یا به مشاهده یا به توصیف رافع برای جهالت و در یک مواردی هم می‌فرماید رؤیت سابقه کفایت می‌کند.

از این رو، اگر زنده بودیم ان شاء الله سال آینده از شرط رابع^[9] شروع می‌کنیم، شرط رابع این است که عوضین باید ملک مطلق

باشد. بعد یکی از فروعی که شرط رابع دارد که یک بحث بسیار خوب و مورد ابتلاست، مسئله‌ی بیع الوقف است که ان شاء الله این را دنبال خواهیم کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَا يَصْلَحُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَبِيعَ بِصَاعٍ غَيْرِ صَاعِ الْمِصْرِ.» الكافي 5- 184- 1؛ من لا يحضره الفقيه، ج3، ص: 207، ح3776؛ تهذيب الأحكام، ج7، ص: 40، ح169؛ عنها وسائل الشيعة، ج17، ص: 347، ح22720 و ص377، ح22786.

[2] «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَبِيعَ بِصَاعٍ سِوَى صَاعِ أَهْلِ الْمِصْرِ فَإِنَّ الرَّجُلَ يَسْتَأْجِرُ الْجَمَالَ فَيَكِيلُ لَهُ بِمَدِّ بَيْتِهِ لَعَلَّهُ يَكُونُ أَصْغَرَ مِنْ مَدِّ السُّوقِ وَلَوْ قَالَ هَذَا أَصْغَرَ مِنْ مَدِّ السُّوقِ لَمْ يَأْخُذْ بِهِ وَ لَكِنَّهُ يَحْمِلُ ذَلِكَ وَ يَجْعَلُ فِي أَمَانَتِهِ وَ قَالَ لَا يَصْلَحُ إِلَّا مَدٌّ وَاحِدٌ وَ الْأَمْنَاءُ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ.» الكافي 5- 184- 2؛ عنه وسائل الشيعة، ج17، ص: 377، ح22787-2.

[3] نکته: در اینکه آیا ادله‌ی حجّیت خبر واحد، روایت حسن را هم شامل می‌شود بحث است، ما در اصول گفتیم ادله‌ی حجّیت خبر واحد، فقط روایت ضعیف را نمی‌گیرد، ولی بقیه‌ی روایات را می‌گیرد.

[4] «و أيضا قالوا: لا بد من البيع بالكيل المشهور و الصنجة المشهورة، لاحتمال ان يتلف غير المشهورة و يقع الخلف بينهما، فلا مرجع حينئذ، بخلاف المشهور. و يؤيده حسنة الحلبي عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لا يصلح للرجل ان يبيع بصاع غير صاع المصّر. و فيه أيضا تأمل، لضعف الوجه الأول، فإنه لا يقاوم الأدلة العامة الكثيرة الدالة على وجوب الإيفاء بالعقود، و الرواية على تقدير تسليم العمل بالحسنة، تحمل على البيع بغير صاع البلد بسعر صاع البلد، لاحتمال كونه ناقصا و زائدا. و يؤيده ما في رواية محمد الحلبي عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لا يحل لرجل ان يبيع بصاع سوى صاع المصّر، فان الرجل يستأجر الحمال، فيكيل له بمد بيته، لعله يكون أصغر من مد السوق، و لو قال هذا أصغر من مد السوق لم يأخذ به و لكنه يحمله ذلك و يجعله في أمانته، و قال: لا يصلح الأمد واحد، و الا منان بهذه المنزلة. و تأمل في التأييد، و سيجيء لهذه زيادة تحقيق.» مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج8، ص: 178.

[5] «و روى حماد» في الصحيح و الشيخان في الحسن كالصحيح «غير صاع المصّر» مع الجهل أو علمهما و كان مجهولا في نفسه سيما في السلم لعدم الإمكان إلى الرجوع بشيء مع فقد، كل ذلك للغرر، أما إذا علما به مثل من التبريزي، فيمكن القول بالكرهية لعموم النهي و أقل مراتبه الكراهية.» روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج7، ص: 64.

[6] «و من الشرائط تقدير السلم بالكيل أو الوزن المعلومين بينهما إن دخلا فيه، و يظهر من بعض عباراتهم أنه لا بد أن يكون التقدير بالكيل أو الوزن المعروف بالبلد، و يشهد له حسنة الحلبي عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لا يصلح للرجل أن يبيع بصاع سوى صاع المصّر. و في دلالتها على الاشتراط تأمل، و يمكن الحمل على صورة يكون الصاع مجهولا، أو يكون أصغر و لا يكونان عارفين به، و لو أحالا على مكيال مجهول القدر بينهما لم يصحّ و إن كان مشاهدا لهما.» كفاية الأحكام، ج1، ص: 521.

[7] «و اما صحيح الحلبي: لا يصلح للرجل أن يبيع بصاع غير صاع المصّر، فالظاهر منه المنع عن البيع بغير صاع المصّر بتدليس أنه صاع المصّر، كما صرح به في ذيل خبر محمد الحلبي فلا إطلاق له يدل على جواز البيع بصاع المصّر و ان جهل مقداره، فما عليه سيرة المسافرين من الشراء بوزن البلد الذي يحضرونه أو بكيله مع جهلهم بالمقدار لا يخلو من اشكال اللهم الا ان تكون سيرة معتدا بها في إثبات جواز ذلك أو ان يكون المراد بالمجازفة في الصحيح التخمين بلا وزن و لا كيل أصلا كما هو مورده و مع كونه متعارفا في البلد يشكل صدق الخطر معه، فيشكل لذلك تطبيق حديث النهي عن الغرر فلا حظ و تأمل.» نهج الفقاهة، ص415.

[9] «الرابع: كون العوضين ملكا طلقا، فلا يجوز بيع الماء و العشب و الكلإ قبل حيازتها، و السموك و الوحوش قبل اصطيادها، و الموات من الأراضي قبل إحيائها، نعم إذا استنبط بئرا في أرض مباحة أو حفر نهرا و أجرى فيه الماء المباح كالشط و نحوه ملك ماءهما، فله حينئذ بيعه، و كذا لا يجوز بيع الرهن إلا بإذن المرتهن أو إجازته، و لو باع الراهن ثم افتك فالظاهر الصحة من غير حاجة الى الإجازة، و كذا لا يجوز بيع الوقف إلا في بعض الموارد.» همان، ص517-516.